



برندق خجندی

(ابن نصرت)

در اواخر قرن هشتم و آغاز قرن نهم هجری چند شاعر و نویسنده استاد در نواحی مختلف ایران زندگی می‌کردند که به‌لعل مختلف در دورانهای بعد از خود گمنام ماندند و چنانکه باید آثارشان مورد مراجعه و توجه قرار نگرفت. یکی ازین بزرگان شاعر استادی است بنام برندق خجندی یا ابن نصرت .

امیر بهاء الدین برندق بن امیر نصرت شاه خجندی شاعری استاد و تواناست که بر بسیاری از هم‌عصران خود و بر غالب شاعران دوره تیموری برتری دارد ، در کتب قریب العهد او مانند تذکرة الشعراء دولتشاه و مجالس النفايس امیر علی شیر نوایی و لطائف الطوائف صفی الدین علی و امثال آنها نمی‌توان مطلب قابل توجهی درباره وی یافت و اگر آنها و برخی دیگر از کتب را در شمار منابع احوالش ذکر کرده‌ایم تنها برای آنست که خواننده از ذکر نامش در آنها بی‌اطلاع نماند. از میان این کتابها خلاصه الاشعار تقي الدين شاه ، اطلاعات خوبی درباره اوست که غالباً با حقیقت احوالش وفق می‌دهد و خود او که منوجه این معنی بود در پایان احوالش نوشته است «و توضیح حالات سخن‌گزارى وی را بنیکوتر وجهی و درست‌تر بیانی با دارسانید» . گویا عادت عدم توجه کافی کسانی مانند

* آقا، دکتر ذبیح‌الله صفا استاد ممتاز دانشگاه تهران و رئیس پیشین دانشکده ادبیات و علوم انسانی دبیر کل شورای عالی فرهنگ و هنر از محققان طراز اول کشور .

دولت‌شاه و امیرعلیشیر، و بتبع آنان دیگر شرح حال نویسان، باحوال و آثار برندق آن باشد که او چنانکه خواهیم دید شاعری قصیده‌گوی و در قصیده‌سرایی باقتفاء شاعران قرن ششم، خاصه خاقانی استاد و توانا بود، نه مانند شاعران پایان قرن نهم غزل ساز و نکته‌پرداز، و او را باید بحقیقت در ردیف استادانی گذاشت که در حلقه قصیده‌گویان قرن هشتم و پیروان استادان قدیم در آن دوره قرار داشتند، و اگر او به تیمور و فرزندانش اختصاص نمی‌یافت حق آن بود که نام او را در پایان فهرست شاعران قرن هشتم بیاوریم.

بهر حال همین ناآشنایی تذکره نویسان باحوال ابن نصرت باعث شد که هم او را خلاف واقع بخاری بدانند^۱، و حال آنکه او خجندی و ساکن سمرقند بود، و هم از همه حوادث طولانی حیاتش فقط به ندیم پیشگی او اشاره کنند و او را به بدزبانی و هزل متهم سازند و بگویند که از بیم این بدزبانی بود که شعرای معاصرش او را «بلفظ استادی خطاب می‌کرده‌اند»^۲، و یا تنها بذکر لطیفه‌یی از او اکتفا کرده و بگذرند^۳؛ و همه اینان او را بنوعی نموده‌اند که گویی عمر را بمطایبات و هزل سپری می‌کرده است. اگرچه خود او هم بقدرت خود در هجو اشاره نموده است^۴ ولی هنرش همین یکی نبود بلکه او در سایر انواع سخن، خاصه مدح و غزل توانایی بسیار داشت و پادر جای پای استادان پیشین می‌نهاد.

اما اینکه معاصرانش او را «بلفظ استادی خطاب می‌کرده‌اند» بعلت بدزبانی نبود بلکه واقعاً بسبب کثرت و تنوع اطلاعات علمی و ادبی او، و نیز بسبب مهارت و قدرت وافر او در سخنوری و ایراد کلام استادانه بود.

از مجموع اشعاری که از او در دست داریم، و نیز آنچه تقی‌الدین درباره وی نقل کرده اطلاعات سودمندی درباره احوال و آثارش بدست می‌آید، و شاید روزی یافتن کلیات دیوانش ما را با گهی بیشتری درباره او راهبری کند.

همچنانکه در آغاز این مقال نوشته‌ام نامش برندق است و او این نام و اسم پدرش (نصرت) را، از طریق بکار بردن تخلص «ابن نصرت» بارها در اشعار خویش^۵ و بهتر از همه جا در این دوبیت آورده است:

من ابن نصرتم کز فتح و نصرت زدم کوس سخن در هر دیاری
برندق نام دارم ز آن کشیدم دو صد بختی معنی را مهاری

و در پایان قصائد یادرمطایب اییانش گاه «برندق» و گاه «ابن نصرت» و بعضی اوقات هر دو را بعنوان تخلص بکار می‌برد. اتخاذ عنوان ابن نصرت برای تخلص نظیر عملی است که پیش از او در قرن هفتم و هشتم بوسیله چند تن از شاعران انجام شده بود مانند ابن همگر ابن یمین، ابن معین، ابن نصوص، ابن عماد و جزء آنها. اما کلمه برندق را به همین صورت و هیأت در فرهنگها نیافته‌ام و شاید این کلمه تلفظ دیگری از لغت «برندک» باشد که

در فرهنگها آن را «کوهچید» و «پشته خرد» و «قفل وزرفین و دربنند» معنی کرده‌اند و شاید بتوان از تعریف لغوی اخیر یعنی قفل وزرفین و دربنند معنی بیت دوم ازدویتی را که پیش ازین درباره نام او پدرش نقل کرده‌ام روشن کرد. برندق از اسامی شایع قرن هشتم و نهم دره اوراء النهر بود و از کسان دیگری که بدین نام موسوم بوده‌اند و ذکرشان در متون و تواریخ آن عهد آمده امیر برندق بن جهانشاه برلاس از امرا و سرداران برلاسی معاصر تیمور است که بعد از او نیز زنده و از مؤثرترین دراموردولتی بوده است.^۶

ولادت شاعر بنا بر تصریح خود او در یکی از قصائدش بسال ۷۵۷ هجری اتفاق افتاد.

وی درباره سال و روز ولادتش در قطعه‌یی چنین گوید :

بسال هفتصد و پنجاه و هفتم	بفال بهترین و طبع خرم...
دوشنبه بود اما آخر روز	زمانه بانشاط و فارغ از غم

پدر برندق یعنی امیر نصرت شاه «در ابتدای زمان دولت امیر کبیر تیمور گورکان انارالله برهانه صاحب اختیار آن ولایت (یعنی خجند) بود و بکرم ذاتی و سخاوت جلیلی در زمره اعظم و امرای آن ولایت بی شریک و انبازمی نمود»^۷ و برندق در اظهار علوم مقام خود چند بار بنسب عالی خود اشاره کرده و گفته است که خاندان اصیلش از اهل خجند بوده و ضمن همان ابیات بسفرهای خود در خوارزم و ماوراء النهر و خراسان و عراقین و آذربایجان و بلاد هند و هند نیز اشاره نموده است.^۸

چون دوران جوانی برندق مصادف بود با نیمه دوم قرن هشتم، یعنی دورانی که شاعران استاد می‌کوشیدند در فنون ادب و مقدمات علوم صاحب اطلاع و در فرهنگ ایران اسلامی توانا باشند، او نیز بشیوه شاعران عهد در آموختن آداب و علوم کوشید و بسیاری از آنها را فرا گرفت و این معنی هم از کلام استادانه و معانی عالمانه‌یی که در غالب آنها بکار برده است آشکار است و هم اینکه شاعر چند بار به اطلاعات وافر خود از فنون مختلف اشاره کرده و حتی یکبار دعوی اطلاع از طب نمود و نیز مدعی شد که زبور (مقصود کتب عهد عتیق است) را بخط عبرانی می‌خوانده و با انجیل بزبان سریانی آشنایی داشته است.^۹

دوره دانش‌آموزی و آمادگی برندق در شاعری مصادف بود با انقلابات الوس جغتای و افتادن قدرت آن سامان بدست برلاسیان و کشمکش میان امیر عبدالله بن امیر قرغین با حاجی برلاس و امیر بیان سلدوز، و حمله تغلق تیمور ب ماوراء النهر و تعیین پسرش الیاس خواجه بحکومت آن دیار، و قیام امیر حسین نواده امیر قرغین بر او و گرفتن اولوس جغتای در اختیار خود، و پیوستن اتحاد میان امیر حسین و تیمور تا قتل امیر حسین در سال ۷۷۱ ه. بخیانیت تیمور، و قیام امیر حسین صوفی در خوارزم و جدا کردن آن خطه از اولوس جغتای

نامرگ او بعد از شکستی که بسال ۷۷۳ از تیمور یافته بود.

برندق در تمام این حوادث در ماوراءالنهر و خراسان سرگردان بود و در خلال این حوادث امیر حسین نامی را که ممکن است یکی از آن دو حسین قزغنی و صوفی بوده باشد، و با احتمال اقوی امیر حسین قزغنی را بعلت استقرارش در سمرقند و سکونت خود شاعر در آن شهر، ستود^{۱۰} و بعد ازین تاریخ از او خبری نداریم تا بسال ۷۸۷ هـ که در سمرقند بسر می برده و قصیده محیط المعانی را سروده بود. این قصیده استـانـه را برندق در جواب قصیده:

فلک کج روترست از خط ترسا
که از خاقانی است، ساخته بمطلع ذیل:

مرا همواره دارد راغب آسا
چه زاید جزستم در مهد سودا

ز آبستن سپهر مریم آسا
و در آن بسال نظم قصیده اشاره نموده و گفته است:

بسال هفتصد و هشتاد و هفتم
بدور عدل شاه دین و دنیا

مرا از چار میدان طبایع
بهنفت اقلیم گیتی نیست دما

و این سال ۷۸۸ دومین تاریخی است که در اشعار او ملاحظه می کنیم و تاریخ دیگر یکسال بعد از آن یعنی سال ۷۸۸ است که در قصیده بی درمدح عمادالدین عبدالملک عسائی سمرقندی شیخ الاسلام سمرقند آمده است. این عبدالملک عسائی از دانشمندان و شاعران معروف عهد خود و استاد بساطی سمرقندی شاعر بود. و برندق در قصیده مذکور گوید:

بسال هفتصد و هشتاد و هشتم از هجرت
بدور شاه سکندر سپاه ملک ستان

رسید سلطنت شعر ابن نصرت را
بدار ملک سخن بر همه سخن دانان

و این سال ۷۸۸ چنانکه میدانیم سال آغاز یورش سه ساله امیر تیمور بر ایران (۷۸۸-۷۹۰) بود، با آنکه از سال ۷۸۲ بعد چندین سفر برای فتح خراسان و سیستان و گرگان و مازندان کرده بود. در خلال همین سالها بود که برندق بمدح جلال الدین امیرانشاه پسر تیمور اشتغال ورزید و در قصایدی که در ستایش او سروده چنان مینماید که مخلص در گاه اوست و از همین قصاید برمی آید که در شهرهایی از قبیل اندکان^{۱۱} و بلخ همراه وی بود، و چون چنانکه می دانیم امیرانشاه از جانب پدر بحکمرانی آذربایجان و عراق و الجزیره برگزیده و در تبریز مستقر شد، پس برندق در آنجا نیز با وی همراه بود و بهمین علت است که در قصایدی که در ستایش او سروده غالباً بفرهت خود اشاره کرده است^{۱۲} و زمانی که همراه او در بلخ گذرانیده یعنی در سال ۷۸۱ بفرمان آن شاهزاده زندانی شد و قصیده بی در آن زندان ساخت مبنی بر ستایش امیرانشاه و بیان مقام و مرتبه شاعری خود و اینکه در زندان يك شبه

قصیده را که دارای دو مطلع است سروده ۱۳.

بهر حال برندق بسبب اختصاص بدرگاه امیران شاه مورد محبت و لطف آن شاهزاده و ازین روی مجسود اقران بوده و شاعر بارها از حسد شاعران «پافه گرد و ژاژخا» بخدمت آن امیرزاده شکایت برده است .

مانده دارد

۱ - مکر تقی الدین که نوشته، «اصل وی از ولایت خجندست و از جمله اهالی آن خطه دلپسند» (خلاصه الاشعار) ، و در صنف ابراهیم نام او «برندق خجندی» ضبط شده است .

۲ - مجالس النفائس ، ص ۱۹ ، تذکرة الشعراء ص ۴۱۷ .

۳ - آنچه در ذیل از مولانا فخر الدین علی صفی درباره برندق نقل می کنیم تقریباً بختنامه وار دریا آخذ دیگر هم آمده است و وصفی است از مطایبات برندق :
«مولانا برندق مردی خوش طبع و ندیم پیشه بودست ... و با خواجه عصمت بخاری مناظره و مشاعره کرده ، گویند این بیت از اوست که :

در بخارا خواجه عصمت شهرتی دارد تمام در خراسان خواجه عصمت نیست بی بی عصمت است
گویند روزی برای میرزا بایقرا قصیده‌یی غرا گفته گذرانید و میرزا بشر که پروانچی را
گفت بیش یوزالتون صله بوی دهید، یعنی پانصد دینار ، پروانچی رفت و دوست دینار آورد و
تسلیم وی کرد و او در مجلس این قطعه بر بدیهه بگفت و بر میرزا خواند :

آن جهانگیر کوجها ندارست	شام دشمن گداز دوست نواز
لطف آن شه بنده بسیارست	بیش یوزالتون مرا نمود انعام
یا که پروانچی غلط کارست	یا مگر من غلط شنیدستم
بیش یوزالتون دوست دینارست	یا مگر در عمارت ترکی

میرزا بخندید و گفت : بیش یوزالتون هزار دینارست ۱ و فرمود تا هزار دینار نقد بوی دادند . و نیز نگاه کنید ، به تذکرة الشعراء ص ۴۱۷ و ۴۱۸ .

۴ - آنم که سر تیغ زبانم بصف نطق

۵ - از آن جمله در این ابیات

بر نه سپهر از علم فتح آشان	من این نصرتی که بمدح تو می کشم
در شعر می کشم یا نوف ، سخنوران	شاعر برندقم که زمام سخنوری

*

چون این نصرت بدوران محبت تو	کمتر ز مخلصان در بار مشعرش
مسکین برندقست چو ابر گهر نثار	گر نیست باورت بنگر دیده ترش

۶ - درباره او رجوع شود به حبیب السیر ، تهران خیام ، ج ۳ ، حایف ۵۰۳ ، ۵۰۷ ،

۵۳۰ تا ۵۳۹ و غیره .

۷ - خلاصه الاشعار تقی الدین نسخه خطی .

۸ - گوید ،

عالی نسب و مرتبه دانم باصالت
نسلم از اصل اصیلان خجندست از قدیم
من از دیار خجندم ز مقبلان اصیل
گاهی مقیم و گاه مسافر بهر دیار
برندقت رسیده به خدمت امروز
گاهی بملك خراسان و گاه در خوارزم
گاهی بدھلی و قنوج و گاه بشمس آباد
گاهی بمسند جاهست و گاه در تك چاه
چنین كه بنده برندق بمالمست علم

آری همه جا جای بود مرتبه دان را
گر بشهر اندکانست این زمان ماوای من
ولی به شهر سمرقند دیده امن و امان
گاهی ندیم حضرت شاهان تاجپور
که شهره در همه ایران زمین و تورانست
گاهی به کرد عراقین و گاه به ملتانست
گاهی به کشور ممبور و گاه بویرانست
گاهی بگلشن عیش است و گاه بزندانست
نه يك تن از بنی آدم کسی بدین سانست

۹ - گوید ،

منم که درس بگویم همه اطبا را
زبور خوانم و انجیل را نکو دانم

زباب حکمت شریان و جنبش شریان
بصورت خط عبری و منسی شریان

۱۰ - يك قصیده در التزام زلف و موی و شانه از برندق داریم که قاعده باید مربوط باوایل دوران شاعری او باشد یعنی دوره‌یی که معمولاً شعرای قدیم بهنر نمایی‌های خود دست می‌زدند . برندق در این قصیده خواست دست بالای دست کمال اصفهانی بگذارد که قصیده‌یی در التزام موی ساخته بود. این قصیده بمطلع ذیل است :

شانه را از سرمویت رگ سودا برخاست

دوش مشاطه سر زلف ترا می‌آراست

تا بمدح امیر حسین در این بیت :

شانه و موی و سر زلف دلایز رواست

شاه آفاق حسین آنکه درین مدحت او

يك قطعه هم از برندق در مدح همین امیر حسین و تقاضای کرم ازو داریم .

۱۱ - اندکان نام قریه‌یی از قراء سرخس و نیز نام قصبه‌یی در فرغانه بود (معجم البلدان یا قوت، طبع و وستنفلد ج ۱ ص ۳۷۵). برندق در یکی از قصائد خود با قامت در اندکان اشاری دارد،

گر بشهر اندکانست این زمان ماوای من

نسلم از اصل اصیلان خجندست از قدیم

هم بکمال شاعری شهره هفت کشور است

۱۲ - بنده برندق این زمان آمده در دیار تو

ز آنکه بنزد جوهری قیمت قدر جوهر است

گوهر نظم خویش را پیش تو عرضه میدهد

گرچه اینجا مانده‌ام امروز بی برک و نوا

ابن نصرت بلبل بستان سلطانی منم

گر غریبی را نوازی از ره جود و سخا

من غریب این دیارم از تو نبودم غریب

۱۳ -

ای زیمت مقتبس در نطق استغای من
تا شود کور از خجالت دیده اعدای من
کز قضای آسمانی گشت زندان جای من
هست از آن این شعر غرا یکشبه انشای من

بوالفرج سلطان امیرانسه معزملك و دین
شهریارا قهر کردی برملا ، بازم نسواز
... بود از هجرت گذشته هفتصد و هشتاد و يك
قرب یكروز و شهم در بلخ سلطان حبس کرد